

بحثی پیرامون نظرات موافقان و مخالفانِ صدور انقلاب

حساس‌ترین حوزه دفاعی

یعقوب توکلی

موضوع «صدور انقلاب اسلامی» از اساسی‌ترین مباحث ما در جهان اسلام بوده است که از زمان طرح آن در اوایل انقلاب، نظرات موافق و مخالفی درباره آن اظهار شده است. عجیب این جاست که این موضوع در داخل کشور خودمان تاکنون در قالب مباحث جدی نظری به بحث و تبادل نظر گذاشته نشده، یا اگر هم شده، کافی و وافی به مقصود صورت نگرفته است. در آغاز باید این پرسش را پیش روی خود بگذاریم که آیا صدور انقلاب اسلامی برای کشور ما جزو ضروریات محسوب می‌شده است که از زمان ورود آن به گفتمان اسلامی در فضای انقلاب، تبعات زیادی را از داخل و خارج از کشور متحمل شده‌ایم؟ یا این که صدور انقلاب در ذات انقلاب ما بوده و از اوایل وقوع انقلاب در ایران، چاره‌ای جز آن چه اتفاق افتاده است، نداشته‌ایم؟

در پاسخ به این پرسش، باید ببینیم انقلاب اسلامی در زمان وقوع خود، در کدام بستر بین‌المللی به جریان افتاد و شکل گرفت. در زمان التهابات و حرکت‌های انقلابی مردم ایران، جهان در اختیار حاکمیت دو اندیشه متفاوت و متقابل قرار داشت: در یک سمت آن، امپراتوری غرب و حاکمیت اندیشه و ارزش‌های لیبرالی بود و در سمت دیگر، حاکمیت اردوگاه سوسیالیستی شرق و سلطه اندیشه و ارزش‌های مارکسیستی. جایی در میان قلمرو حاکمیت ارزش‌های لیبرالی و سوسیالیستی که دارای قدرت و نفوذ اقتصادی، نظامی، سیاسی و تبلیغاتی بودند، مجموعه‌ای از ارزش‌ها قرار داشت که به نام ارزش‌های اسلامی در جهان اسلام شناخته می‌شوند که از همه سو تحت فشار بود و در اوج دوران شکنندگی و ضعف خود به سر می‌برد. به عنوان مثال حتی نماز خواندن در دانشکده‌های شهرهای مذهبی مانند مشهد، نوعی رفتار سنتی و املی تلقی می‌شد. ذهنیت مردم به‌شکلی دستکاری شده بود که توجه به شعائر اسلامی را ناشی از عقب‌ماندگی می‌دانستند. وقتی به سطح نخیکن می‌رسیم، شاهد شدیدترین برخوردهای سیاسی - امنیتی با آنان هستیم. حضرت امام خمینی^{ره} در دهه ۱۳۵۰ تبعید شدند، و در سال‌های همان دهه بود که در حدود یک‌هزار و چهارصد نفر از علمای کشور به حبس‌های طولی‌المدت و یا تبعید محکوم شدند.

این قضیه صرفاً مختص ایران نبود. در سایر کشورهای اسلامی که افرادی مبانی نظری خود را از طریق رجوع به جریان اجتهادی تشیع و یا بازگشت به نظریات متفکرانی نظیر ابن تیمیه بیان می‌کردند، با دیدگاه‌های آنان مقابله می‌شد. در جهان اسلام به چنین دیدگاه‌هایی به هیچ‌وجه اجازه ابراز وجود نمی‌دادند. به همین دلیل است که سید قطب به همراه عده‌ای از سران اخوان المسلمین را در مصر اعدام کردند و در پاکستان نیز ابوالاعلی مودودی را از سر راه برداشتند. در ترکیه، آقای نجم‌الدین اربکان را به زندان انداختند. همین رفتار را در الجزایر با آقای عباس مدنی و دیگران کردند. حتی در کشورهای سوسیالیستی اروپا هم در مقابل جریان‌های کم‌جان اسلامی، تاب تحمل نیاورند و





سید ابوالحسن علی نادوی



نجم الدین اربکان



علی عزت بگوویج



نجم الدین اربکان

سید قطب به همراه عده‌ای از سران اخوان المسلمین را در مصر اعدام کردند و در پاکستان نیز ابوالاعلی مودودی را از سر راه برداشتند. در ترکیه، آقای نجم‌الدین اربکان را به زندان انداختند. همین رفتار را در الجزایر با آقای عباس مدنی و دیگران کردند

انقلابی در ایران به‌وقوع پیوست که کاملاً بر تحول در نظام ارزشی و بازگشت به اسلام تأکید داشت. شاید عظمت این انقلاب و تحول بزرگ و کوبنده‌اش برای مردم کشور ما، آن‌گونه که انتظار می‌رفت، درک نشده باشد. اما همه کسانی که در دیگر کشورها بودند، شدت لرزه‌های انقلاب اسلامی ایران را به‌خوبی حس کردند و فهمیدند که چه اتفاقی افتاده است. به کتاب میشل فوکو و خانم نیکی کدی مراجعه کنید. نتایج «کنفرانس تشیع و انقلاب اسلامی» را که در سال ۱۳۶۱ به رهبری مارتین کرامر در تل‌آویو برگزار شد، ملاحظه کنید. کتاب «شیر و عقاب» نوشته جیمز بیل را مطالعه کنید. نظریات خانم تد اسکاچیل و آثار بسیار دیگری بر این نکته تأکید دارند. به‌عنوان نمونه در سال ۱۳۷۷، از کتاب‌هایی که در ایران و جهان راجع به انقلاب اسلامی منتشر شده بود، آماری گرفتند که معلوم شد حدود هزار عنوان کتاب در ایران و یازده هزار عنوان کتاب در خارج از ایران راجع به انقلاب اسلامی ایران منتشر شده است. بنابراین، درمی‌یابیم که جهان به‌خوبی متوجه است که چه اتفاقی در ایران افتاده است. تحولی که در ایران به‌وقوع پیوست، به‌دنبال خود یک تحول بسیار اساسی در نظام ارزشی پدید آورد. باید بپذیریم که صدور انقلاب ما یعنی توجه جهانیان به این انفجار بزرگ، خواسته یا ناخواسته، در ذات انقلاب و جزء لاینفک آن بوده است. در توضیح علت این امر باید بگوییم که اشخاص، افراد، نخبانان و مردمی که در دیگر کشورهای اسلامی به وضعیتی شبیه وضعیت ما در زمان رژیم گذشته دچار بودند و از سیطره ارزش‌های لیبرالی و یا مارکسیستی به تنگ آمده بودند، به‌دنبال راه برون‌رفتی می‌گشتند، که انقلاب اسلامی به آنان این راه برون‌رفت را نمایاند.

به بیان دیگر، در گرم‌گرم انقلاب اسلامی در ایران، انقلابیون و اصولاً مردم ما به چهره‌های مبارز در دیگر کشورها توجه خاصی می‌کردند. چرا چه‌گوارا در ایران خیلی مورد احترام بود و به قول دکتر شریعتی، چرا چه‌گوارا در ایران شناخته‌شده‌تر از حضرت امیرالمومنین^(ع) است؟ جوان ایرانی که می‌خواست با وضعیت موجود به مبارزه بر خیزد، به‌دنبال راه حل می‌گشت که یکی از آن‌ها را در رفتار چه‌گوارا می‌یافت. البته این فقط در تصور او بود، زیرا چهره و رفتار شخصیت‌های انقلابی و مبارز اسلامی در کشور خود ما برای او به‌خوبی روشن و تبیین نشده

شخصی مانند آقای علی‌عزت بگوویج را سال‌های طولانی به زندان انداختند. در عربستان که اسلام وهابی حاکم است و سرانش مدعی حفاظت از اسلام و حرمین شریفین هستند نیز با هر گونه ندایی که بوی آزادی خواهی دین‌گرایانه بدهد، برخورد می‌شود. جهان اسلام در قرن بیستم به چنان درجه‌ای از ضعف تنزل یافته بود که یک دولت وارداتی با ابزار زور و ترور در کشورهای مختلف این جهان، شکل گرفت و تثبیت شد. طرفه این‌جاست که ارزش‌های چنان دولت‌هایی نیز در سایر کشورهای اسلامی تبلیغ می‌شدند. تلاش شد اشخاصی از ایران را با اعطای بورس تحصیلی، و دعوتی که دولت اسرائیل از طریق احزاب و جناح‌های خود به‌عمل می‌آورد، راضی به تبلیغ و اشاعه ارزش‌های صهیونیستی در ایران کنند. تلاش اسرائیل صرفاً با نفوذ در دستگاه حکومت شاه و دولت‌مردان ایران تحقق نمی‌یافت. یعنی فقط شاه و ارتش و ساواک نبودند که با این رژیم ارتباط داشتند. به‌محض آن‌که خلیل ملکی، امیرحسین آریان‌پور و جلال آل احمد از حزب توده جدا شدند و نیروی سوم را تشکیل دادند، بی‌درنگ از طرف اسرائیلی‌ها دعوت شدند که از آن‌جا دیدن کنند.

چنان‌چه از متن‌ها و مستندات مکتوب برمی‌آید، خلیل ملکی و آریان‌پور از اسرائیل تجلیل می‌کنند، ولی جلال آل احمد در کتاب خود به نام «سفر به ولایت عزرائیل»، این رژیم را به نقد می‌کشد. بنابراین، اسرائیل در این‌جا حاکم شده و به‌آسانی توانسته بود کشورهای جهان اسلام را در چهار جنگ عمده شکست دهد و بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های اسلامی را تصرف کند و طعم ذلت و حقارت را بر ملل عرب و امت اسلامی بچشاند. از این سو، در ایران هم حکومتی برپا بود که آرزوی احیاء مجدد دوران باستان و بازگشت به گذشته و تاریخ موهومی را داشت که ارزش‌های آن مبهم بود و با این کار می‌خواست ارزش‌های دینی را کاملاً سرکوب کند.

ذاتی بودن صدور انقلاب

در این شرایط، سرکوبی ارزش‌های دینی در جهان اسلام، هم به‌شکل عینی و فیزیکی و هم به‌شکل ذهنی و در سطحی بسیار گسترده انجام می‌شد. در چنین دورانی که خاموش کردن ندای حق‌طلبی و دین‌خواهی در سراسر جهان اسلام به‌شکل بی‌رحمانه‌ای در جریان بود،



بود. جوان ایرانی، فرانتس فانون و جمیله بویاشا را هم با همین تصور می‌شناخت. انقلاب الجزایر که نمی‌خواست خود را به جهان صادر کند. وقتی کتاب «سال پنجم انقلاب الجزایر» نوشته فرانتس فانون را مطالعه می‌کنیم و بعد از آن، کتاب خاطرات احمد احمد و یا کتاب‌هایی که اعضای سازمان مجاهدین خلق از خاطرات خودشان منتشر کرده‌اند، را مورد بررسی قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم که تاثیر تحولات کشورهای دیگر در تغییر ایده‌ها، رفتارها و روش‌ها چه اندازه بوده است.

کتاب «آن چه یک چریک باید بداند» نوشته رضا رضایی، «جنگ مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک» نوشته مسعود احمدزاده و هم چنین آثار آقای جلال‌الدین فارسی را بخوانید؛ گو این که شباهت ادبیات آن‌ها بسیار است. نمونه عینی‌تر این قضیه را ببینید: وقتی که خانه‌های اعضای جماعت اسلامی مصر را بعد از ترور انور سادات، بازرسی کردند، دیدند آثاری از دکتر علی شریعتی، فرانتس فانون، ژنرال جیاب و «انقلاب در انقلاب» اثر رژی دی‌بره، موجود است. پدیده انقلاب برای همه کسانی که در جهان با این گونه مسائل درگیر بوده‌اند و به آن توجه خاص دارند، موضوعیت دارد. زیرا آنان به‌طور طبیعی، به‌دنبال جذب ایده‌ها، آرمان‌ها و پاسخ‌های یک انقلابی به پرسش‌های‌شان هستند. حاکمان جهان اسلام در این سو، اندیشه دینی را با ابزارهای گوناگون به‌شکل ذهنی، عینی و فیزیکی سرکوب کرده‌اند، اما ناگهان در همین فضای اختناق و سرکوب، انقلابی بسیار مهم و گسترده و مردمی به‌وقوع می‌پیوندد که سوالات فراوان و اشتیاق بسیاری را در ذهن‌ها و قلب‌های علاقه‌مندان به‌وجود می‌آورد.

مرحوم دکتر ابراهیم فتحی شقاقی، دانشجوی پزشکی دانشگاه رزاقیق شهر اسکندریه مصر بود. او بعد از ارتحال حضرت امام خمینی (ره) به ایران آمد و سپس، سازمان جهاد اسلامی را بر اساس اندیشه‌های امام تاسیس کرد و کتابی نیز به نام «امام خمینی و راه حل» نوشت. وی در این کتاب توضیح داده است که هیچ‌کدام از راه‌حل‌های ما در گذشته جواب ندادند و آن راه‌حلی که می‌تواند جواب مشکلات ما و جهان اسلام باشد، تکیه بر شخصیت امام خمینی و پیروی از راه و روش اوست. به همین صورت آراء مرحوم دکتر کلیم صدیقی، رئیس موسسه اسلامی لندن، شباهت بسیاری با آراء امام خمینی (ره) دارد، در حالی که هیچ ارتباط فیزیکی و سیاسی میان آنان وجود نداشته و این آراء بدون آن که ما تلاش جدی کرده باشیم، در سطحی وسیع انعکاس یافته است. بنابراین، صدور انقلاب صرفاً در گرو اقدامات ما نیست، زیرا حتی اگر چنین بحثی در کشور ما مطرح نمی‌شد، باز هم اندیشه‌ها و ارزش‌های انقلاب به همه جا گسترش می‌یافت، چرا که این امر در ذات انقلاب‌های دنیاست. مدل رفتاری چه‌گوارا و کاسترو در نوزدهم بهمن ۱۳۴۹ در ایران در ماجرای سیاهکل تقلید می‌شود. سیاهکلی‌ها سال‌ها برای اجرا کردن مدل چه‌گوارا در ایران زحمت کشیدند؛ دو سال در فلسطین آموزش دیدند تا جنگ مسلحانه با مدل چه‌گوارا و کاسترو در جنگل را اجرا کنند، ولی به نتیجه نرسیدند. البته آن‌ها با چه‌گوارا و کاسترو هیچ ارتباطی نداشتند، فقط کوشیدند ایده‌های آنان را منتقل کنند. آیا می‌توانیم مدعی شویم که کاسترو در آن زمان، انقلابش را به ایران صادر کرده است؟ در صورتی که ابزار چنین کاری را در اختیار نداشتند. روس‌ها، زمانی دست به این کار زدند و حزب توده را زیر پر و بال خود گرفتند و آن‌ها را تقویت کردند تا ادبیات‌شان به‌مرور در ایران گسترش یابد و جای خود را باز کند. اما به صرف تبلیغات یک قدرت خارجی نمی‌توان انتظار وقوع چنین حادثه‌ای را داشت. در نقطه مقابل نیز هنگامی که از احمد قصیر پرسیدند چرا می‌خواهید دست به عملیات انتحاری علیه مقر نیروهای اسرائیلی بزنید و مقر نظامیان اسرائیلی در شهر صور را منفجر کنید. پاسخ داد که این اقدام در راستای تبعیت از اقدامی است که شهید حسین فهمیده انجام داد. در صورتی که احمد قصیر فقط خبر فداکاری حسین فهمیده در جبهه‌های جنگ ایران را شنیده بود.

پس می‌توان نتیجه گرفت که صدور انقلاب در ذات انقلاب، مستتر

سیاهکلی‌ها سال‌ها برای اجرا کردن مدل چه‌گوارا در ایران زحمت کشیدند؛ دو سال در فلسطین آموزش دیدند تا جنگ مسلحانه با مدل چه‌گوارا و کاسترو در جنگل را اجرا کنند، ولی به نتیجه نرسیدند

است. در تاریخ دوران مشروطه ایران هم می‌توانیم چنین نمونه‌هایی پیدا کنیم. ستارخان و باقرخان، با نیروهای دولت استبدادی محمدعلی‌شاه می‌جنگیدند. ستارخان در تبریز ابزار رسانه‌ای آن زمان یعنی مطبوعات را در اختیار نداشت. شخصیت خوبی داشت و به قول برخی از مورخان، چوب‌دار بود و اسب می‌فروخت. انقلاب مشروطه در همه جای ایران سرکوب شده بود به غیر از محله امیرخیز تبریز و نهایتاً آن هم در کوچه‌ای که ستارخان در آن زندگی و مقاومت می‌کرد. جالب است که مطبوعات اروپایی در همان زمان، گزارش‌های مختلفی از درگیری‌های ستارخان داده‌اند، به‌طوری که این شخصیت ایرانی در خارج از ایران شناخته‌شده‌تر از داخل ایران بود.

چرایی ذاتی بودن صدور انقلاب

اما چرایی ذاتی بودن صدور انقلاب را ابتدا باید در ساختار شکنی انقلاب‌ها جست. انقلاب باید نظم موجود را برهم‌زنند. اگر نیروهای انقلابی به تغییر نظم موجود فکر نکنند، انقلابی گفته نمی‌شوند و اصلاً انقلابی به‌وقوع نمی‌پیوندد. بسیاری از انقلابی‌ها که قاتل به براندازی و تغییر نظام سیاسی هستند، در هنگام مواجهه با قدرت حاکم، مدعی اطلاع‌طلبی می‌شوند، زیرا می‌خواهند از تبعات حقوقی ناشی از اقدامات ساختار شکنانه در امان بمانند و فقط در زمانی نیت خود به براندازی را علنی می‌کنند که فرایند انقلاب به آخر و مراحل پیروزی رسیده باشد.

انقلابی بودن با ساختار شکنی همراه است. وقتی شما قصد ساختار شکنی دارید، باید بدانید که این ساختار دارای حامی و مدافع است و چنان مدافعانی اجازه نمی‌دهند که نظم و ساختار موجود به‌راحتی در هم‌شکسته شود. امریکایی‌ها برای حفظ پهلوهای خود در ایران هزینه فراوانی کردند که البته بهره آن را نیز اضعافاً مضاعفاً بردند. انگلیسی‌ها نیز برای تشکیل نظام پهلوئی زحمت زیادی کشیده بودند. آثار سیاسی و تاریخی در این باره نوشته شد. آن‌ها حتی برای انتقال نفت در ایران متحمل سختی‌های زیادی شدند. در کتاب «لوله‌کشی مسیر آغاچاری تا آبادان»، که گزارش انتقال نفت آغاچاری به آبادان است، شرح عرق‌ریختن انگلیسی‌ها در دمای پنجاه درجه جنوب ایران در مدتی طولانی برای رساندن نفت به آبادان، آمده است برای این که سود سرشاری از نفت ما ببرند و بردند. ساختار سیاسی‌ای که امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در ایران به‌وجود آوردند، به‌آسانی اجازه انقلاب و تغییر نظم موجود را نمی‌داد تا همه چیز از دست آنان خارج شود. بنابراین، هیچ نوع از انواع حاکمیت‌ها در برابر ساختار شکنی کوتاه نمی‌آیند. به همان درجه که حاکمیت داخلی در برابر نیروهای برانداز مقاومت می‌کند و این را حق خود می‌داند تا نیروی برانداز را به بدترین و سخت‌ترین شکل ممکن سرکوب کند، نظام سلطه جهانی نیز حق سرکوب نیروی ساختار شکن و برانداز بین‌المللی را برای خود محفوظ می‌دارد.

انقلاب اساساً یک پروژه تخریب‌گر است و ارزش‌ها، ساختارها، نظام و

روابط حاکم بر جامعه را در هم می‌شکنند. در مورد انقلاب اسلامی ایران، تا زمانی که ذهنیت جامعه بدین سمت هدایت نشده بود که ارزش‌های رژیم پهلوی با ارزش‌های الهی در تضاد و تنافر است و تا زمانی که ذهن مردم برای پذیرش این گزاره تخریب نظام سیاسی، اقصاع نشده بود، انقلاب در مسیر پیروزی قرار نگرفت.

وقتی حسین روحانی و تراب حق‌شناس به‌عنوان نمایندگان سازمان مجاهدین خلق نزد امام خمینی در نجف رفتند تا از ایشان اجازه ورود به جنگ مسلحانه را بگیرند، حضرت امام (ع) ضمن مخالفت با این پیشنهاد، به آنان توصیه کردند به کار فرهنگی بپردازند، زیرا در جنگ مسلحانه هم خون مبارزان و هم خون مردم به هدر می‌رود و نهایتاً نتیجه‌ای نیز به‌دنبال نخواهد آورد.

از سوی دیگر، احمد احمد در خاطرات خود می‌گوید: «ما مدتی درباره گروه‌های تبشیری که در ایران فعالیت می‌کردند، مطالعه کردیم. یکی از این گروه‌ها، فرقه ادونتیست‌های روز هفتم بود که در حدود سی، چهار هزار نفر عضو فعال داشتند و مجله هم چاپ می‌کردند. برادرم به من گفت که شما این کتاب‌ها را نزد آقای خمینی به قم ببرید، ایشان آدم روشنی است و به شما کمک می‌کند. من هم یک کیسه پر از کتاب و مجلات این گروه را خدمت حضرت امام بردم و گفتم که یکی از فرقه‌های مسیحی که در ایران تبلیغ می‌کند، این فرقه است و یکی از اعضا گروه ما حتی عضو دبیرخانه آن‌ها شده بود و آدرس افراد را می‌دانیم و نامه‌نگاری‌هایی با آن‌ها و حتی بر ضد این‌ها داریم. بعد کتاب‌ها و مجلات داخل کیسه را خارج کردیم و به ایشان نشان دادیم. امام هم کتاب‌ها را یک‌یک نگاه می‌کرد و می‌گفت که این‌ها را خوانده‌ام و در بین همه آن کتاب‌ها و مجلات، فقط یکی، دو جلد را مطالعه نکرده بودند. آن هم به این دلیل که به دست‌شان نرسیده بود.

بعد به ما فرمودند: پسر جان، به‌دنبال یک کار اساسی بروید. من گفتم: مگر این کاری که انجام می‌دهیم، اساسی نیست؟ ایشان فرمودند: هیچ مسلمانی ابزار دست مسیحی نمی‌شود، کسی که ابزار دست آنان باشد، مسلمان نیست. شما در فکر آگاه کردن و کمک به مردم باشید که آنان درک کنند که در چه وضعیتی قرار دارند. گفتم: آقا چه کنیم؟ گفتند:

همین کاری را که به روحانیت گفته‌ام انجام دهند، شما هم همین کار را بکنید. من در ابتدا خیلی ناراحت شدم، چون برای این کار زحمت زیادی کشیده بودیم و ایشان، زحمت ما را ندید و چند سال طول کشید تا متوجه شویم که ایشان به‌دنبال چه اتفاقی بوده‌اند.»

به همین خاطر بود که در راستای مبارزه فرهنگی، وقتی از مطالب اموی سخن به میان می‌آمد و مثال‌های آن را از دوره معاصر خودمان که مردم هم می‌شناسند، ارائه می‌شد، ذهن جامعه به این سمت می‌رفت که پهلوی‌ها و اموی‌ها با هم شباهت دارند. آن‌گاه که جامعه این مسأله را پذیرفت و مشروعیت حاکمیت پهلوی در ذهن جامعه تخریب شد، آن‌وقت مردم جرات و جسارت پیدا کردند که در عرصه عمل وارد مبارزه سیاسی شوند. بنابراین وقتی که گفته شد «استقلال»، در واقع ساختار بین‌الملل زیر سوال رفته بود. استقلال به این معناست که من نقطه اتکاء به شرق و غرب در نظام بین‌الملل را قبول ندارم. شعار «نه شرقی، نه غربی»، یک ندای جدید است. البته نه از جنس ندایی که غیر متعهدها داده‌اند. لذا سخن متفاوتی دارید و می‌خواهید ساختار نظام بین‌المللی را بشکنید. این ساختار شکنی هر چند در ظاهر امر و در ابتدا حالت تخریبی دارد، اما به خودی خود یک فرآیند تاسیس نیز به‌شمار می‌آید. خواهناخواه، الزاماً باید تصویر نظام جدید خودتان را ارائه دهید و سپس به تاسیس آن اقدام کنید. نظام بین‌الملل در برابر تصویر جدید و تاسیس آن مقاومت می‌کند. در گرماگرم مقاومت نظام بین‌الملل، آن‌هایی که با ایده‌های انقلاب هماهنگی دارند، با آن همراه و هم‌صدا می‌شوند و به‌دنبال آن خواهند آمد و انقلاب هم به‌ناچار برای آن‌ها باید پاسخ داشته باشد. اگر نتواند ایده‌ها و اندیشه‌های انقلاب خود را در جهان گسترش دهد و ابزارهایی که وجود آن‌ها برای حفظ انقلاب ضرورت دارد را در نظام بین‌الملل تاسیس کند، آن ساختار جهانی و سلطه‌گر با آن مقابله کرده و هزاران مشکل ایجاد می‌کند. صدور انقلاب می‌توانست و توانست بخش وسیعی از مشکلات درونی جامعه را به‌نوعی حل کند و احساس عزت و توانمندی به مسلمانان داخل و خارج بدهد.

آمریکایی‌ها برای حفظ پهلوی‌ها در ایران هزینه فراوانی کردند که البته بهره آن را نیز اضعافاً مضاعفاً بردند. انگلیسی‌ها نیز برای تشکیل نظام پهلوی زحمت زیادی کشیده بودند





مهندس بازرگان در دانشگاه تهران گفت که انقلاب کردن ما اشتباه بود و ما غلط کردیم که انقلاب کردیم

گوناگونی نظریات صدور انقلاب اسلامی

در زمان پیروزی انقلاب، چند نظریه درباره صدور انقلاب مطرح بود: نظریه‌ای که با بهانه‌قرار دادن مشکلات داخلی کشور، اساساً با صدور انقلاب مخالف بود و می‌گفت که چرا ما باید خودمان را به‌خاطر دیگران به زحمت بیندازیم. معتقدان به این نظریه درحقیقت، با اصل انقلاب هم هماهنگ نبودند. آنان حتی سرنگونی رژیم پهلوی را نمی‌خواستند، بلکه می‌گفتند می‌توان این نظام را با اصلاحاتی درست کرد. ملی‌گرایان، نهضت آزادی و سایر جریاناتی که با این‌ها همراهی می‌کردند، هر چند بسیاری از شخصیت‌های آن‌ها در نظام بین‌المللی شناخته‌شده بودند، اما با نظریه صدور انقلاب به‌طور اساسی مخالفت می‌کردند. مهندس بازرگان در دانشگاه تهران گفت که انقلاب کردن ما اشتباه بود و ما غلط کردیم که انقلاب کردیم. چنین شخصی که در جامعه انقلابی ما هیچ حس همراهی و هم‌دستانتی با انقلاب ندارد، درمورد حفظ و صدور آن هم با جریان عمومی مردم و انقلابیون همراه و هم‌راستا نیست. بنابراین، جریان ملی‌گرا که با حاکمیت اسلام و برپایی حکومت اسلامی و تثبیت ارزش‌های برآمده از انقلاب اسلامی سر سازگاری نداشت، و حاضر نبود آن را برای خود بپذیرد، این پدیده را برای دیگران نیز نمی‌خواست و حاضر نبود برای صدور آن خود را به زحمت بیندازد. حتی اگر امروز هم در حضور چنین افرادی از صدور انقلاب سخن بگوئید، این بحث را به استهزاء می‌گیرند. در منابع و کتاب‌های آنان نیز با این نظریه به‌طور جدی مقابله شده است.

نظریه دوم معتقد به صدور انقلاب بود. معتقدان به این نظریه بر این باور بودند که اگر انقلاب اسلامی را صادر نکنیم و بستر ارزشی آن را گسترش ندهیم و در جهانی که تحت سیطره شرق و غرب است، برای خودمان یارانی پیدا نکنیم، در داخل مرزهای کشورمان خفه خواهیم شد و به‌دست قدرت‌های سلطه‌گر نابود خواهیم شد. در خصوص صدور انقلاب، این مسأله واقعیت دارد. اگر انقلابی در دنیا به‌وقوع بپیوندد و نتواند ارزش‌های خود را به دنیا معرفی کند، مثل انقلاب نیکاراگوئه در درون مرزهای خودش محصور و خفه خواهد شد. هم‌چنان که نیروهای مخالف ساندنیست‌ها موفق شدند آن‌ها را با یک انتخابات حذف کنند. زیرا ساندنیست‌ها نتوانستند ارزش‌های خود را به بدنه آمریکای لاتین گسترش بدهند و در همان چارچوب مرزهای خود و در سطح ملی باقی ماندند. نتیجه این شد که به‌آسانی در محاصره دشمنان خود قرار گرفتند و با یک استراتژی ساده به نام «استراتژی جنگ کم‌شدت»، که

رونالد ریگان در مرز نیکاراگوئه به‌وجود آورد، مجبور شدند بخش اعظم منابع کشورشان را خرج هزینه‌های این جنگ تدریجی و کم‌شدت کنند و سرانجام در اثر فشارهای ناشی از جنگ شکست خوردند و با انتخابات بعدی سرنگون شدند.

با این وجود، کسانی که قائل به صدور انقلاب بودند، دو روش را برای آن پیش‌نهاد می‌کردند: گروهی باور داشتند که ما باید انقلاب را به‌صورت فیزیکی صادر کنیم و در عرصه بین‌المللی و جهان اسلام به‌شکلی فعال وارد صحنه شویم. یعنی اشخاصی را به ایران دعوت کنیم و سازمانی را هم تأسیس کنیم و سازمان‌های مخالف دولت‌ها را مورد حمایت قرار دهیم و برای آن‌ها مأمون درست کنیم. زیرا وقتی یک نیروی انقلابی با نظام حاکم خود درگیر می‌شود، باید جایی برای فرار و پناه‌بردن داشته باشد، در غیر این صورت، ممکن است اعضایش دستگیر و زندانی شوند. و یا مانند کشور مصر و امارات، با دستگیری یک نفر، برای سی نفر حکم اعدام صادر شود و در همه دنیا هم بگردند تا حکم اعدام آن‌ها را اجرا کنند. حرف این دسته از معتقدان به صدور انقلاب این بود که ما این فرصت را برای مبارزان انقلابی در سایر کشورها به‌وجود بیاوریم. در پی این نظر بود که واحد نهضت‌های آزادی‌بخش در وزارت خارجه و سپاه و ... تأسیس شد تا این سازمان‌ها را در دنیا هماهنگ کنند و به سازمان‌دهی جریان‌های مختلف برای انقلاب در دیگر کشورها بپردازند. سمینارهایی در همین راستا در آن سال‌ها در ایران برگزار شد. اگر نشریات آن دوره را تورق کنید، می‌بینید که شخصیت‌هایی با چهره‌هایی پوشیده از جبهه مورو فیلیپین، اریتره، نیکاراگوئه و کشورهای مختلف آمدند و حتی با ارتش جمهوری خواه ایرلند نیز ارتباط گسترده‌ای برقرار شد.

شهید محمد منتظری، آقای محتشمی و در دوره‌ای هم سیدمهدی هاشمی درگیر کارهای این گروه‌ها بودند. البته جریانی را که سیدمهدی هاشمی پی‌گیر کرد، متأسفانه نتایج مثبتی به‌بار نیاورد و آثار منفی بر جای گذاشت. اقدامات او در بحرین باعث سوءظن دولت این کشور شد و کار به جایی رسید که دولت بحرین با وجود این که اکثریت جمعیتش شیعه و بسیاری فارسی‌زبان هستند و زمانی نیز جزء کشور ما بود، بیش‌ترین سرمایه‌گذاری را برای ممانعت از ورود اندیشه انقلاب اسلامی به‌عمل آورد.

وقتی در سال ۱۹۸۲، اسرائیل به لبنان حمله کرد، ایران در اولین اقدام، دو تیپ از نیروهای سپاه را در اوج درگیری‌های خود در جبهه‌های جنگ با عراق، به آن منطقه اعزام کرد و آن قدر شور و هیجان انقلابی بر مسوولان ما حاکم بود که فکر نکردند چگونه باید عقبه استراتژیک و تدارکاتی نیروهایی که به لبنان می‌فرستند را تأمین بکنند. گزارش این اعزام نیرو که به حضرت امام^(ع) رسید، فرمودند: «این خواست دشمن است که ما هم‌زمان در دو جبهه درگیر شویم و در نهایت هم نمی‌توانیم همه نیروها را با هواپیما به لبنان ببریم، چون آسمان در اختیار دشمن است و در هر دو جبهه شکست می‌خوریم و سرفاکنده می‌شویم.»

نگاه استراتژیک حضرت امام^(ع)، نگاه کاملاً صحیحی بود و درک این مسأله برای رهبری یک انقلاب گسترده بسیار حائز اهمیت است. ایشان فرمودند به جای نبرد در دو جبهه، ابتدا باید تکلیف‌مان را با عراق روشن کنیم و اگر در این‌جا پیروز شدیم، می‌توانیم به‌سراغ اسرائیل برویم. از آن مهم‌تر این که اگر می‌خواهید با اسرائیلی‌ها بجنگید، باید این نیروها را آموزش بدهید، زیرا لبنان و فلسطین باید به‌دست فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها آزاد شوند. لذا فوراً دستور دادند تا نیروهای ایرانی از لبنان برگردند و آن شعار معروف «راه قدس از کربلا می‌گذرد» بعد از همین سخنان امام مطرح شد.

دیدگاه دوم مبتنی بر نظریه حضرت امام^(ع) است که به صدور ارزش‌های معنوی انقلاب معطوف است و خیلی به صدور فیزیکی انقلاب متمایل نیست. ایشان معتقد بودند که اگر ارزش‌های انقلاب در دنیا منعکس شود، به‌طور طبیعی کار خود را خواهند کرد. لذا بعد از بیست سال،

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. جریان تجددگرایی دینی:

جریان تجددگرا (روشن‌فکری) دینی تلاش می‌کند دین را با علم مدرن و عقلانیت امروز، هم‌خوان و هم‌گرا و سازگار نشان دهد. در واقع، غالب طرفداران این جریان، عقل امروز بشری و علم مدرن را اصل گرفته و مقوله دین را با آن می‌سنجند و در صدد مدرن‌ساختن دین هستند. سردمداران این جریان در دوران معاصر را می‌توان مهندس مهدی بازرگان، دکتر علی شریعتی و دکتر عبدالکریم سروش نامید که در افکار هر یک، افقت و خیزهایی وجود دارد و هر کدام دوره‌های مختلف تحول فکری داشته‌اند. افراد این جریان دارای مشترکات و تمایزاتی هستند که مشترکات آن‌ها عبارتند از: (۱) قرائتی از دین ارائه می‌کنند تا به عقل مدرن نزدیک شود. به‌عنوان مثال، مهندس بازرگان با تفسیر علم‌گرایانه، در صدد تبیین آموزه‌هایی دینی بر می‌آید و حتی احکام طهارت را نیز با همین دیدگاه در کتاب «مطهرات در اسلام» مورد بحث قرار می‌دهد. (۲) در فهم سنتی از دین، تردیدآفرینی می‌کنند و در جاهایی آن را کم‌ارزش می‌شمارند. حاملان اندیشه سنتی دینی را مورد انتقاد خود قرار می‌دهند و گاهی آن‌ها را تخطئه می‌کنند که روحانیت، بالاترین مصداق آن است.

اما اختلافات این جریان هم با همدیگر زیاد است که عبارتند از:

(۱) تفاوت در نوع نگاه به دین: رویکرد مهندس بازرگان، علمی-تجربی است. مهندس بازرگان با تفسیر علم‌گرایانه از دین، در صدد ارائه فهم عقل‌پذیر دین بود. دکتر شریعتی در صدد نزدیک کردن مفاهیم دینی با مفاهیم علوم انسانی بود و سروش هم در صدد سازگاری آن با لیبرالیسم و دموکراسی غربی است.

(۲) رویکرد ایدئولوژیک یا غیر ایدئولوژیک به دین: دکتر شریعتی تلاش زیادی می‌کند که دین را در قالب یک مکتب منسجم و نظام پیوسته ارائه دهد و می‌گوید: اگر اسلام در فرهنگ بیاید، انحطاط پیدا می‌کند، ولی اگر در قالب ایدئولوژی درآید، قوی‌تر می‌شود. سروش این رویکرد دکتر شریعتی را قبول ندارد و از مخالفان جدی ایدئولوژیک کردن دین است و آن را مخرب می‌داند. منازعاتی از قبیل این که دین، مبدأ خشونت است یا خشن جلوه دادن دین، از این تفاوت نگاه نشأت می‌گیرد.

(۳) نوع نگاه به غرب: دکتر شریعتی منتقد جدی غرب و تجددگرایی است و در این خصوص سخن‌رانی‌های بسیاری دارد. دکتر سروش و مهندس بازرگان با ضد غربی بودن مخالفند. بازرگان تا حدودی

ضعیف‌تر، اما سروش به شکل علنی‌تری غرب را می‌ستاید و شیفتگی به غرب در این دو مشاهده می‌شود.

(۴) عدالت: عدالت از کلیدواژه‌های مهم سخنان دکتر شریعتی است. او به شدت عدالت‌خواه و ظلم‌ستیز است، ولی در آثار و اندیشه‌های بازرگان و سروش، این عامل کم‌رنگ و کم‌جلوه است. بازرگان بیش از عدالت به آزادی و سروش بیش از عدالت، به آزادی و دموکراسی می‌پردازد. سروش حتی در صدد توجیه برخی مظالم جوامع غربی و استعماری در جوامع مسلمان و مستعمره به بهانه برقراری دموکراسی است.

(۵) دموکراسی: شریعتی، دموکراسی را مدل مطلوب حکومت نمی‌داند و از منتقدان جدی دموکراسی غربی است. اما سروش و بازرگان شیفته دموکراسی (به مفهوم غربی آن) هستند و آن را مطلوب می‌دانند.

(۷) فلسفه و عرفان: شریعتی، منتقد فلسفه اسلامی است و سروش در ابتدا نه، اما به تدریج منتقد آن می‌شود. سروش در ابتدا و تا اواخر دهه شصت، شیفته فلسفه اسلامی، به‌ویژه فلسفه صدرایی، است، اما کم‌کم از منتقدان جدی این فلسفه می‌شود و آن را ناکارآمد می‌داند. در خصوص عرفان، شریعتی و سروش به آن تمایل دارند، اما دو مورد اخیر نزد بازرگان جایبی ندارد. بازرگان نگاهی علم‌گرایانه، خشک، ریاضی و مهندسی نسبت به مسائل دارد. گرایش عارفانه شریعتی در کتاب «هبوط در کویر» و گرایش‌های سروش در شرح و تفسیر مثنوی مولوی و «قصه ارباب معرفت» و غالب مباحث ایشان، نمود بارزی دارد.

فضای دهه ۱۳۵۰ کشورمان به‌شدت متأثر از اندیشه‌های دکتر شریعتی بود و در واقع دکتر شریعتی، سهم به‌سزایی در بازسازی دین نزد جوانان دارد که آن‌ها را به‌سمت انقلاب سوق می‌دهد. خیلی از واژه‌هایی که شریعتی ابداع کرد، بازسازی‌هایی از سنت بود و به فهم مشترک جامعه ما تبدیل شد مانند ثار، قیام، جهاد، روشن‌فکر مسؤؤل، روشن‌فکر متعهد، خون، عدالت، مساوات، آخوند درباری و... اگرچه شریعتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی درگذشت، ولی اثرات زیادی روی انقلابیون و دانشجویان گذاشت و هم‌چنان بعد از گذشت سال‌ها، یکی از محبوب‌ترین چهره‌های دانشگاهی بین جوانان و دانشجویان است.

بی‌شک سروش یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های روشن‌فکری پس از انقلاب اسلامی است. انتشار «قبض و بسط تئوریک شریعت»،

جریان تجددگرا (روشن‌فکری) دینی تلاش می‌کند دین را با علم مدرن و عقلانیت امروز، هم‌خوان و هم‌گرا و سازگار نشان دهد. در واقع، غالب طرفداران این جریان، عقل امروز بشری و علم مدرن را اصل گرفته و مقوله دین را با آن می‌سنجند

و جنبش‌های مذهبی سیاسی ایران سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰» (رسول جعفریان)، «رویارویی با تجدد» و «گفتمان مدرنیته؛ نگاهی به برخی جریان‌های فکری معاصر ایران» (عبدالله نصری) و «دین‌اندیشان متجدد» (محمدمنصور هاشمی)، شناخت مناسبی از این جریان ارائه می‌دهد.

۲. جریان شبه مذهبی:

یکی از جریان‌هایی که در ۱۵۰ سال گذشته در ایران به صورت جدی و تشکیلاتی شکل گرفته و قالب‌های مختلفی پیدا کرده است، جریان مذهب‌سازی‌ها یا ترویج مذهب‌های عام دیگر در ایران است. این جریان تلاش می‌کند که فهم جدیدی از دین ارائه کند که گاهی حتی متناقض با برخی آموزه‌های دین و شریعت اسلامی است، مانند تصوف و عرفان‌ها و معنویت‌های جدید. تصوف در اسلام سابقه گسترده‌ای داشته و هنوز هم طرفداران خود را دارد و پس از جنگ و هم‌زمان با شکاف طبقاتی در دوران موسوم به دوران سازندگی، بیش‌تر هم شده است. جریان تصوف سنتی هم شکل‌های معتدل و افراطی دارند. نقطه اشتراک آن‌ها، تأکید بر بُعد باطنی و معنوی دین و بهای کم دادن به احکام ظاهری و شریعت و تحقیر آن‌هاست. البته میزان این کم بها دادن به احکام شریعت، بین حلقه‌های مختلف متصوفه بسیار متفاوت است.

صوفیه عمدتاً دین‌ستیز نیستند، اما با فقه‌ستیزان یا مرجع‌ستیز؛ یعنی یا می‌گویند: کاری به فقه نداشته باشید، یا می‌گویند: احکام فقهی را قبول داریم (حتی وضو می‌گیرند، نماز می‌خوانند، احکام و مناسک عبادی را انجام می‌دهند) ولی مرجعیت را قبول ندارند و به‌جای آن، از پیر یا قطب پیروی می‌کنند. آن‌ها می‌پندارند انسان با همین معنویت و سلامت روح و نفس می‌تواند به کمال برسد.

انحرافات فراوانی را می‌توان برای این فرقه‌ها برشمرد. اما مهم‌ترین ایراد صوفیان این است که نسبت به دین اسلام، دیدگاه گزینشی دارند. مشکل دیگر، تساهل و تسامح افراطی و به تعبیر دقیق‌تر، اباحی‌گری است. سماع و غنا و آسیب‌های اخلاقی و انحرافات جنسی و فاصله گرفتن از شریعت نیز زاییده این انحراف بنیادین است. ایراد دیگر این فرقه‌ها در دوره معاصر، بهره‌برداری استعمار از تصوف است، چنان‌که پاره‌ای از اقطاب دروایش حتی به جرگه فراماسونری پیوسته‌اند یا با جریان‌های طاغوتی هم‌سو بوده‌اند.

فرقه‌های عرفانی جدید هم که در این دو دهه اخیر، به‌ویژه پس از جنگ تحمیلی، به علت وجود خلأ معنویت و شکاف عمیق طبقاتی در جامعه شکل گرفته و در کشور طرفدارانی پیدا کرده‌اند، در این دسته قرار می‌گیرند. از جمله آن‌ها، عرفان‌های شرقی و غربی مانند عرفان‌های هندویی، بودایی و سرخ‌پوستی است. از مشخصه‌های عرفان‌های شرقی، فردگرایی بدون توجه به جامعه است و عموماً بر نوعی مراقبه و تمرکز تأکید می‌کنند، نظیر آثار اوشو و کریشنامورتی. در عرفان‌های سرخ‌پوستی، توجه به کهانت و سحر و جادو موج می‌زند. غالب کتاب‌های نویسندگان آمریکای لاتین در حوزه ادبیات مانند کتاب‌های پائولو کوئیلو، به دنبال ترویج این تفکرات هستند.

۳. جریان‌های ضد تبعیض:

جریان دیگر، جریان ضد تبعیض‌های قومی - نژادی است که با توجه به تنوع قومیت‌ها در ایران احساس می‌کنند حقوق‌شان رعایت نمی‌شود. ضد تبعیض‌های جنسیتی معمولاً به صورت گروه‌های فمینیستی، خود را نشان می‌دهند. فمینیسم در ایران طیف‌های متنوعی دارد و حتی در بین برخی مذهبی‌ها هم طرفدار دارد. آزادی در زندگی خانوادگی، تحقیر خانواده، فرزندمحوری و نفی شدید مردم‌محوری، دفاع از حقوق زنان و انتقاد به احکام فقهی شریعت در حوزه زنان، مهم‌ترین مشخصه‌های این جریان است.

سرآغاز نگرش تازه وی بود. در یک نگاه کلی، بنیادهای راه‌بردی اندیشه سروش را می‌توان اصول زیر دانست:

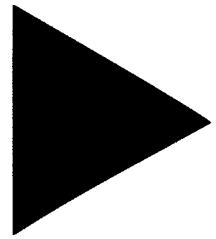
- ۱) تکیه بر عقلانیت و روش علمی؛
- ۲) ایجاد و ترویج رویکرد سکولاریستی در دین؛
- ۳) تأکید بر کثرت‌گرایی (پلورالیسم) دینی؛
- ۴) ستایش لیبرال‌دموکراسی و دموکراسی غربی؛
- ۵) عصری‌شدن دین؛

۶) بومی‌کردن اندیشه‌های نسبیت معرفتی یوپر، تعدد قرائت‌ها و هرمنوتیک گادامر و نظرات نصر حامد ابوزید درباره وحی و نبوت. در قرائت سروش از دین، غالباً دین به نفع مقولات جدیدی چون آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، کثرت‌گرایی و... تفسیر می‌شود و در صورت لزوم هم ابایی ندارد که برخی از احکام شریعت به نفع آن مفاهیم کنار زده شود.

حتی عده‌ای از محققان معتقدند که یکی از علل گرایش دانشجویان به سروش، این بود که فکر می‌کردند سروش راه شریعتی را ادامه می‌دهد. حاشا و کلاً! سروش نه اعتقادی به راه شریعتی دارد و نه مثل او نسبت به جامعه تعهد دارد و در مقابل ظلم و بی‌عدالتی اجتماعی و شکاف طبقاتی احساس مسؤلیت می‌کند و نه هم‌چون شریعتی از شریعتی برخوردار است. غالب منتقدان شریعتی، وی را فردی صادق، دل‌سوز و دغدغه‌مند می‌دانند که به خاطر عدم آشنایی کامل و عدم بینش صحیح اسلامی و تأثیرپذیری از برخی میانی غربی به واسطه تحصیل در غرب، اشتباهاتی را مرتکب شد، ولی انتقادات بسیار جدی‌تری به سروش وارد می‌کنند و وی را کسی می‌دانند که درصدد حذف دین است. سروش را کسی می‌دانند که در زیر لفافه دین و خصوصاً مثنوی معنوی، درصدد تحقق نیت خاص خود است و مواضع ده ساله اخیر وی، این مطلب را بر همگان آشکار کرده است. نکته مهم درباره عمل کرد دکتر سروش این است که نقدهای وی عمدتاً معطوف به نقد اسلام سیاسی و ساختارهای بنیادی نظام جمهوری اسلامی از جمله ولایت فقیه است.

از دیگر چهره‌های این جریان می‌توان مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان را نام برد. محمد مجتهد شبستری (متولد ۱۳۱۵، شبستر) پس از شهیدبهبشتی، به مدت نه سال مسؤؤل مرکز اسلامی هامبورگ آلمان بود که به‌شدت از اندیشه تعدد قرائت‌ها و هرمنوتیک گادامر آلمانی متأثر است. وی در سال ۱۳۷۶، کتاب «هرمنوتیک، کتاب و سنت» را منتشر کرد و در سال‌های بعد، کتاب‌های «ایمان و آزادی»، «نقدی بر قرائت رسمی از دین» و «تاملاتی در قرائت انسانی از دین» را انتشار داد که هر کدام به‌نوعی به مسأله هرمنوتیک پرداخته است. مصطفی ملکیان (متولد ۱۳۳۵، شهرضا) از صاحب‌نظران فلسفه غرب و هم‌چنین فلسفه اسلامی است که بسیاری از آرای فکری او هم‌چون دین حداقلی (حضور حداقلی دین در جامعه و سیاست)، قرائت اندیشه‌های متعدد از دین و ترویج سکولاریسم با افکار سروش و مجتهد شبستری هم‌خوانی دارد. مهم‌ترین دیدگاه و دغدغه او، پروژه معنویت یا دین عقلانیت‌یافته است. عده‌ای معتقدند که تئوری پردازی او در حوزه معنویت (معنویت از هر نوعی و هم‌چنین عدم توجه به شریعت)، بستر را برای ورود جریان‌ها و فرقه‌های معنویت‌گرای شرقی و غربی مهیا ساخته است و معنویت مد نظر وی را معنویت شرقی از جنس معنویت بودایی می‌دانند. شاید بتوان کتاب «راهی به راهی»؛ جستارهایی در عقلانیت و معنویت» را مهم‌ترین کتاب ملکیان در این حوزه دانست. آثار ترجمه یا ویراستاری شده اخیر وی، که عمدتاً از سوی نشر نگاه معاصر منتشر می‌شود، می‌تواند نمایانگر خط فکری این روشن‌فکر باشد.

مطالعه کتاب‌هایی مانند «آسیب‌شناسی دین‌پژوهی معاصر» (عبدالحسین خسرویناه)، «جریان‌شناسی سیاسی در ایران» (علی دارابی)، «جریان‌ها



ایراد صوفیان این است که نسبت به دین اسلام، دیدگاه گزینشی دارند. مشکل دیگر، تساهل و تسامح افراطی و به تعبیر دقیق‌تر، اباحی‌گری است. سماع و غنا و آسیب‌های اخلاقی و انحرافات جنسی و فاصله گرفتن از شریعت نیز زاییده این انحراف بنیادین است



توجه به معنویت، توجه به مشترکات ادیان مختلف، خردگریزی و نقد عقلانیت مدرن.

مهم‌ترین گروه ضد تجدد در غرب، سنت‌گرایان یا جریان «حکمت خالده» یا «خرد جاودان» است که ظهور جهانی داشته و در کشور ما نیز در یکی دو دهه اخیر، ظهور و بروز قابل توجهی داشته است. این جریان تا حدودی به جریان دینی نزدیک است. اصول سنت‌گرایی را می‌توان در پنج محور مطرح کرد:

- ۱) وحدت متعالی ادیان؛
- ۲) کثرت‌گرایی (پلورالیسم) دینی؛
- ۳) گرایش به عرفان و تصوف؛
- ۴) انتقاد از غرب و دنیای مدرن
- ۵) اعتقاد به علم و هنر قدسی.

رنه گنون، فریتیهوف شوان، مارتین لینگز، تیتوس بورکهارت، آناندا کومارا سوامی و... از شخصیت‌های جهانی این جریان فکری‌اند که البته اکثرشان مسلمان شده‌اند. در ایران، دکتر سید حسین نصر، نماینده شاخص این تفکر است که در مجامع علمی جهانی نیز مشهور است. افرادی که غالباً در انجمن و موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران حضور دارند مثل دکتر غلامرضا اعوانی، دکتر بابک عالی‌خانی، دکتر محمود بینای مطلق، دکتر هادی شریفی و... از دیگر هواداران این جریان در ایران هستند.

در دو گزاره می‌توان دیدگاه واقعی این جریان را بیان کرد:

۱) روح ادیان واقعی (مثل ادیان ابراهیمی و ادیان شرقی هم‌چون هندویی و بودایی)، یکی است و در آن اختلاف نیست. به همین دلیل است که از این جریان به «وحدت متعالی ادیان» هم یاد می‌شود. آن‌ها کثرت ادیان را تجلیات الهی می‌دانند و غالباً آن‌چه را که به‌عنوان کثرت ادیان مطرح می‌کنند، اعز از ادیان آسمانی و زمینی است که ادیان و آیینی چون بودائیسیم، هندوئیسم، تائوئیسم، کنفوسیوس و آیین‌های سرخ‌پوستی و بومی مناطق مختلف را شامل می‌شود.

۲) روح دین، همان بخش معنویت و قدسیت است.

این جریان با این دو اصل و از همین زاویه، به نقد مدرنیته می‌پردازند و بر این گزاره تأکید می‌کنند که تجدد، باعث شده است تا آسان از روح دین یعنی قدسیت، فاصله بگیرد. لذا معتقدند علم جدید و تکنولوژی جدید و توسعه جدید، از قدسیت فاصله یافته است.

جریان سنت‌گرایی، جریانی است که چندان به بُعد اجتماعی اسلام اهمیت نمی‌دهد و عمده دغدغه‌شان بر بُعد معنویت اسلام است. شخص سنت‌گرایی مانند دکتر نصر هم، با این‌که به‌شدت به میراث کهن اعتقاد دارد، فلسفه ملاصدرا را می‌پذیرد، با این همه می‌بینیم که او مسؤول انجمن حکمت و فلسفه شاهنشاهی و در مقطعی رئیس دفتر فرح، همسر محمدرضا شاه پهلوی، است و بدین ترتیب، هیچ درگیری‌ای با عمل کرد شاه نداشت و با رژیم شاهنشاهی نیز همراه بود.

اشکال جدی‌ای که به این جریان وارد می‌دانیم، این است که فقط بُعد معنویت اسلام را معرفی می‌کنند و از بُعد اجتماعی اسلام غافلند و همواره به‌دنبال ترویج تصوف اسلامی هستند، که در آن آموزه‌هایی چون جهاد و شهادت را نمی‌توان سراغ گرفت و آن‌ها را به خودسازی و محاسبه نفس تقلیل می‌دهند. چنین روی‌کردی باعث شده است که در مورد تهاجم کشورهای استعمارگر و اشغال سرزمین‌های اسلامی، سکوت پیشه کنند و اعتراضی به این روی‌کرد کشورهای استعماری نداشته باشند. البته دکتر نصر، کتاب‌های بسیار ارزشمندی دارد که در سال‌های اخیر از سوی ناشران مختلفی چون دفتر نشر و پژوهش سهروردی، سروش، قمیده‌سرا، و مهرنوشا و... منتشر شده است. از مترجمان برجسته آثار دکتر نصر می‌توان دکتر ان‌شاعالله رحمتی و دکتر سید حسن

امروزه، جریان فمینیستی در کشور ما و دیگر جوامع اسلامی هم رواج پیدا کرده و گاه تحت عنوان «فمینیسم اسلامی» نیز از آن یاد می‌شود. آن‌ها گاهی به روش‌ها، رفتارها و برخی حقوق زنان و تفاوت‌های موجود در احکام فقهی میان زن و مرد، اعتراض می‌کنند و به این احکام اشکال می‌گیرند و به تعبیر برخی، مصادق «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» هستند. اگر دیدند دنیای امروز، لیبرالیسم را قبول دارد، می‌گویند: فمینیست‌ها هم باید لیبرالیسم را قبول کنند و حتی اگر لیبرالیسم با اسلام تعارض داشته باشد، باید اسلام را کنار گذاشت. آن‌ها به قدری اسلام را قیچی می‌کنند که فقط نوعی معنویت از آن باقی بماند، که آن معنویت را بودایی‌ها و هندوها هم دارند. فمینیست‌های جامعه ما، که بیش‌تر در نشریات و مطبوعات زمینه‌سازی می‌کنند، در سال‌های اخیر فقط به چند مسأله حقوقی اکتفا نکرده‌اند، بلکه در مسائل سیاسی - اجتماعی دیگر نیز وارد شده‌اند که نمونه بارزش، اغتشاشات بعد از انتخابات دهم ریاست‌جمهوری بود.

فعالیت این جریان در جامعه باعث شد که برخی مراکز تحقیقاتی در حوزه علمیه و نهادهای فرهنگی در این زمینه شکل بگیرند که از جمله آن‌ها مرکز مطالعات و تحقیقات زنان حوزه علمیه قم و شورای اجتماعی فرهنگی زنان (وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی) است که آثار خوبی در زمینه خانواده، حقوق زنان و نقد فمینیسم منتشر کرده‌اند.

۴. جریان سنت‌گرایی:

در صد سال گذشته، جریان تجدد، جریان مقتدر و فعالی بوده است و به مرور و در دهه‌های اخیر شاهد یک جریان ضد تجدد در غرب و به تبع آن در ایران هستیم. مشترکات این جریان عبارتند از: نامطلوب‌دانستن تمدن غربی، قائل بودن به اخلاق و معرفت دینی،



فلسفه فردید، نقد فلسفه غرب بود. فردید عمیقاً دغدغه فلسفی داشت و لذا می‌کوشید پایه‌های فلسفی غرب‌زدگی و غرب‌ستیزی را مطرح کند

حسینی (رئیس سابق دانشکده صدا و سیما) را نام برد.

گرفت. چنان که دکتر داوری و دکتر مددپور هم مخالفت خود را با فلسفه صدرا بی اعلام کرده‌اند. البته یکی از شخصیت‌های هوادار این جریان که تعلق خاطر جدی به این جریان و جریان سنت‌گرایی دارد، استاد اصغر طاهرزاده در اصفهان است که به فلسفه صدرا توجه ویژه دارد و آثار فراوانی در نقد غرب و مدرنیته با این نگاه جدید دارد که «علل تزلزل تمدن غرب»، «گزینه‌شناسی تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی» و «فرهنگ مدرنیته و توهّم» از جمله آثار اوست که از سوی انتشارات لب‌المیزان اصفهان منتشر شده است. به نظر جریان فردیدی، علم و صنعت و تکنولوژی غرب با فرهنگ اومانیستی غرب در هم تنیده شده است، لذا باید غرب را درست پذیرفت یا رد کرد. البته اخیراً نگاه‌های متعادل‌تری از خود ارائه می‌کنند و تأملات خوبی را فراروی انسان‌ها قرار می‌دهند. از مهم‌ترین آثار این جریان فکری می‌توان به «دیدار فرهی و فتوح آخرالزمان» (سید احمد فردید)، «مفردات فردیدی» (دیباچ)، «اوتوپسی و عصر تجدد»، «انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم»، «شمه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما» و «شاعران در زمانه عسرت» (رضا داوری اردکانی)، «حکمت دینی و یونان‌زدگی در عالم اسلام»، «خودآگاهی تاریخی» و «درآمدی بر مسیر تفکر معاصر» (محمد مددپور)، «مبانی نظری غرب مدرن» (شهریار زرشناس) اشاره کرد.

۵. جریان فردیدی

جریان ضد تجدد دیگر در ایران، جریان موسوم به هایدگری‌های ایران یا فردیدی‌هاست. دکتر سیداحمد فردید، بنیان‌گذار و مروج اصلی این نحله در ایران است. مارتین هایدگر، فیلسوف برجسته آلمانی، در نقد غرب و به تبع آن، در نقد مدرنیته، جایگاهی خاص دارد و دکتر فردید نیز بسیار تحت تأثیر آراء اوست. زیرا اولاً، زبان تفکر نقد مدرنیته را به خوبی تدوین کرد و ثانیاً تفکر «آماده‌گر» را رواج داد تا آیندگان بتوانند از مدرنیته عبور کنند. کسانی چون دکتر داوری اردکانی، دکتر محمد مددپور، داریوش شایگان و داریوش آشوری (که دو شخص اخیر بعدها به فردید وفادار نماندند و از منتقدان جدی استاد سابق‌شان شدند)، جلال آل احمد (که در ابتدای کتاب «غرب‌زدگی» مطرح می‌کند که این تعبیر را از فردید وام گرفته‌ام)، دکتر محمد رحیمی (فرزند استاد علی دوانی و رئیس موسسه فرهنگی اکو)، سید عباس معارف (حکیم و موسیقی‌دان)، یوسف‌علی میرشکاک (شاعر و منتقد)، محمدرضا جوزی، بهروز فرنو (رئیس کنونی بنیاد فرهنگی فردید) و دکتر شهریار زرشناس و... از شاگردان فردید هستند.

احمد فردید (متولد ۱۲۹۱ش، یزد) تحصیلات دانشگاهی را در آلمان و فرانسه در رشته فلسفه ادامه داد و پیش‌تر از همه، از فلسفه هایدگر استفاده کرد. وی با استفاده از فلسفه هایدگر - که نقد علم و تکنولوژی غرب بود - پایه‌ای ایجاد کرد. در واقع، فلسفه فردید، نقد فلسفه غرب بود. فردید عمیقاً دغدغه فلسفی داشت و لذا می‌کوشید پایه‌های فلسفی غرب‌زدگی و غرب‌ستیزی را مطرح کند. دکتر فردید اجازه نمی‌داد بحث‌ها و درس‌هایش ضبط و چاپ شود و بدین جهت به «فیلسوف شفاهی ایران» معروف شد. وی بسیار نقاد و حتی بدبین بود و خیلی از روشن‌فکران دینی مانند بازرگان، شریعتی، مطهری، سروش و... از تیغ شمشیر نقد فلسفی او سالم عبور نکردند. استاد مطهری بنا به گفته فرزندش، وی را کفرشناس خوبی و نه اسلام‌شناس خوبی، می‌دانست. آل احمد هم متأثر از دکتر فردید، با روش ادبیات و نقد ادبیات گونه به نقد غرب می‌پرداخت و کتاب «غرب‌زدگی» را نوشت.

یکی از شخصیت‌های برجسته این جریان، دکتر رضا داوری اردکانی است که کتاب‌هایش، بسیار قابل تأمل و عمدتاً در نقد تفکر غرب است. ایشان هم، مثل فردید، یک فیلسوف نقاد است. دیگر چهره بارز این جریان، دکتر محمد مددپور است که کتاب‌های بسیاری نوشت و در زمینه فلسفه هنر و نقد مدرنیته، آثار فراوانی به جای گذاشت. این جریان، به فلسفه ملاصدرا و ابن‌سینا نگاه مثبتی ندارند؛ چون معتقدند آن‌ها از فلسفه یونان استفاده کرده‌اند. این گفتمان غرب‌ستیز، با غرب یونان باستان و فلسفه آن به شدت مخالف است و لذا فلسفه‌هایی مثل فلسفه اسلامی که از یونان باستان استفاده کرده‌اند، طبیعتاً مورد مهر و محبت این گفتمان قرار نخواهند

مهم‌ترین ایراد صوفیان این است که نسبت به دین اسلام، دیدگاه گزینشی دارند. مشکل دیگر، تساهل و تسامح افراطی و به تعبیر دقیق‌تر، اباحی‌گری است. سماع و غنا و آسیب‌های اخلاقی و انحرافات جنسی و فاصله‌گرفتن از شریعت نیز زاییده این انحراف بنیادین است

۶. جریان مکتب تفکیک

حدود هشتاد سالی است که پاره‌ای از دانش‌وران حوزه دین، با ارائه دیدگاهی، درصدد تفکیک فلسفه و عرفان از معارف دینی برآمده‌اند. آن‌ها مدعی‌اند که با اتکا به آموزه‌های قرآن و اهل بیت^(ع)، حکمتی ناب و خالص ارائه داده‌اند که این نوع برداشت در سال‌های اخیر به «مکتب تفکیک» مشهور شده است. این جریان را میرزا مهدی اصفهانی و آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی در حوزه مشهد راه‌اندازی کردند و حضرات آیات مروراید، میرزا جواد آقا تهرانی، فلسفی، سیدجعفر سیدان و استاد محمدرضا حکیمی از دیگر چهره‌های این تفکر هستند. غالب صاحب‌نظران کنونی این جریان، عنوان مکتب تفکیک را نمی‌پذیرند و آن را مکتب معارفی اهل بیت^(ع) معرفی می‌کنند و به نام‌گذاری استاد محمدرضا حکیمی، بر این جریان، انتقاد دارند.

مکتب تفکیک بر این باور است که شناخت عقلایی و عرفانی را باید از شناخت دینی، تفکیک کرد و دین را به دور از این دو نگرش و به‌شکلی خالص دریافت. ادعای مدافعان این مکتب آن است که خود به حقایق و حیاتی دست یافته‌اند و از این منظر، به نقد فلسفه و عرفان می‌پردازند تا حریم دین را از آن‌ها بگیرند. بدین ترتیب، این جریان خودش را جریان خالص فرهنگ اسلامی می‌داند و با مبانی فلسفی امام خمینی^(ره) و حکمت صدرا بی و عرفان ابن عربی، نه تنها موافق نیستند، بلکه در تضاد جدی هستند. البته برخی از چهره‌های این جریان با حرکت سیاسی - اجتماعی حضرت امام^(ره) تقابلی نداشتند مانند آیت‌الله شیخ‌مجتبی قزوینی و بعد از انقلاب نیز همراه امام^(ره) بودند، مثل مرحوم آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی، زاهد معروف، که در دوران جنگ تحمیلی، چندین بار در مناطق جنگی و حتی در خط مقدم جبهه حضور پیدا کرد. اما همین جریان از مخالفان اصلی جلسات تفسیر عرفانی سوره حمد امام^(ره) بودند که پس از پنج جلسه، امام^(ره) ناچار شد آن را تعطیل کند.

نظریه مکتب تفکیک معتقد است که ما باید همه معارف و دانش‌ها را از قرآن و احادیث بگیریم و اخذ دانش از غیر مذهب اهل بیت^(ع)، جایز نیست. نکته قابل توجه، این است که بزرگان این مکتب، تفسیر یکسانی از روش‌شناسی فهم دین ندارند؛ چنان که برخی از آن‌ها به شدت فلسفه‌ستیزند، دسته‌های فلسفه‌گریز و در عین حال برخی از آن‌ها نیز معلمان و منتقدان فلسفه اسلامی‌اند، اما غالب آن‌ها فلسفه‌ستیزند و مخالفت آشکاری با بنیان‌های فلسفه دارند. معاد جسمانی یکی از مهم‌ترین محل نزاع‌های فکری این جریان



با پیروان و شارحان حکمت صدرایی است. از چهره‌های شاخص و معتدل کنونی این جریان می‌توان استاد محمدرضا حکیمی و آیت‌الله سید جعفر سیدان در مشهد را نام برد. «اعجاز القرآن»، «مصباح الهدی»، «ابواب الهدی»، «معارف قرآن» و «معرفة العلم» (میرزا مهدی اصفهانی)، «بیان الفرقان» (شیخ مجتبی قزوینی)، «عارف و صوفی چه می‌گویند؟»، «میزان الطالب» و «بحثی در فلسفه بشری و اسلامی» (میرزا جواد آقا تهرانی)، «مکتب تفکیک»، «اجتهاد و تقلید در فلسفه» و «معاد جسمانی در حکمت متعالیه» (استاد محمدرضا حکیمی) برخی از مهم‌ترین آثار منتشر شده این جریان و بیان‌گر آرا و نظرات آن‌هاست. البته کتاب‌هایی نیز اخیراً در نقد این مکتب منتشر شده‌اند که «رویای خلوص» (سید حسن اسلامی) و «از انجمن معارف تا انجمن حجتیه» (محمدرضا ارشادی‌نیا، شاگرد درس فلسفه استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی در مشهد)، از جمله آن‌ها محسوب می‌شوند.

۷. جریان انجمن حجتیه

این انجمن یک تشکل مذهبی است که هدفش مبارزه با بهائیت است. رهبری آن را از سال ۱۳۳۲ ه.ش، شیخ محمود ذاکر زاده تولایی، معروف به شیخ محمود حلبی در اختیار داشت که در نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز فعال بود. دغدغه اصلی این انجمن، مبارزه با بهائیت بود که توانست در دوران پهلوی جوانان زیادی را به تشکیلات خود جذب کند. شاید بتوان گفت که این انجمن، در مقطعی، قوی‌ترین تشکیلات نیروهای مذهبی بود که چون در سیاست دخالت نمی‌کرد، توانست در سراسر کشور فعال شود و طمع نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم پهلوی را به خود جلب کند و از این طریق توانستند در این شبکه مذهبی نفوذ و اقدامات نیروهای انقلاب به رهبری امام^(ع) را در بین توده مذهبی جامعه، کم‌اثر کنند.

این انجمن پس از انقلاب، سه گروه شدند: گروهی به انقلاب پیوستند، عده‌ای نسبت به آن بی‌تفاوت بودند و گروهی نیز در برابر آن صف‌آرایی کردند. ترویج روحیه فردگرایی و غفلت از بُعد اجتماعی و سیاسی اسلام، ترویج معنویت و مهدویت و اسلام بی‌خطر و خنثی، غفلت از نقش رژیم پهلوی و آمریکا در ترویج بهائیت و این‌که دشمنان اصلی این‌ها هستند و بهائیت چیزی جز وسیله دین‌زدایی آن‌ها نیست و... باعث شد که انتقادات تندی از سوی روحانیان انقلابی و در رأس آن امام‌خمینی^(ع) نسبت به این تشکیلات وارد شود. شیخ محمود حلبی پس از این انتقادات، تشکیلات را در سال ۱۳۶۲ ملغی اعلام کرد، ولی برخی نیروهای تشکیلات را حفظ کردند و به فعالیت زیرزمینی خود ادامه دادند. این جریان که در شناخت دشمن اصلی اشتباه کرده بود و توجه فراوانی به حفظ ظواهر شریعت و سنت مسلمانان داشت، همچنان رگه‌هایی از فعالیت آن در جامعه سنتی و تأثیرگذاری بر علمای سنتی حوزه مشهود است. آن زمان بهائیت محور مبارزه بود و این بار وهابیت! فارغ از این‌که این دولت آمریکاست که زمینه را برای فعالیت وهابیون آماده می‌کند و علمای وهابی بدون اذن دولت وابسته عربستان سعودی، هیچ کاری از پیش نمی‌برند و هر دو با چراغ سبز آمریکا، برای جلوگیری از نفوذ اسلام ناب محمدی^(ص) و تفکر انقلاب اسلامی و امام‌خمینی^(ع) در جهان اسلام، فعال شده‌اند. سکوت در مقابل تجاوز رژیم صهیونیستی به مردم غزه و ناصبی دانستن مردم فلسطین، ضریب ویژه دادن به درگیری شیعیان و سنیان پاکستان و مخالفت با وحدت سیاسی و استراتژیک شیعه و سنی، از دیگر مولفه‌های جدید این تفکر در حال دگردیسی است. شاید بتوان گفت بخشی از حامیان قه‌زنی و تحریک علما در صدور فتوا برای حفظ و ترویج این حرکت خرافی، از نیروهای این جریان هستند.

از نخستین کتاب‌های منتشر شده در افشای ماهیت و عمل کرد این

انجمن و ارتباط برخی مسئولان ارشد آن با ساواک و رژیم پهلوی، می‌توان کتاب «در شناخت حزب قاعدین» (نوشته عمادالدین باقی) را نام برد که نویسنده‌اش در دهه هفتاد، از نظراتش برگشت و از خدمات شیخ محمود حلبی تقدیر کرد. «جریان‌شناسی انجمن حجتیه» (انتشارات وثوق قم)، «از انجمن پیروان قرآن تا انجمن حجتیه» (نوشته حیدر رحیم‌پور ازغدی، انتشارات طرح فردا) و «از انجمن معارف تا انجمن حجتیه» (انتشارات بوستان کتاب قم) از جمله کتاب‌های مفید در نقد این جریان مذهبی است.

۸. جریان دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

جریان فرهنگستان علوم اسلامی (آکادمی علوم اسلامی)، در اوایل انقلاب، در قم تاسیس شده بود. این مرکز علمی، توسط حجت‌الاسلام سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی، فرزند آیت‌الله آقا سیدنورالدین حسینی الهاشمی، از مراجع تقلید شیراز که فعالیت‌های علمی و سیاسی و اجتماعی زیادی هم داشت، در قم پایه‌گذاری شد. استاد سیدمنیرالدین حسینی که در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی هم نقش داشته و از شاگردان امام^(ع) و هم‌مسیر با نهضت ایشان بوده است، در تئوری سازی و نظام حکومت اسلامی تأملات فراوانی داشت و مبانی فلسفی صدرایی را در عرصه نظام‌سازی برای انقلاب اسلامی، شکل‌گیری انقلاب فرهنگی واقعی و حضور حداکثری دین در زمینه‌های مختلف، ناکارآمد می‌دانست. او معتقد بود باید فلسفه جدیدی ابداع کنیم. وی با تأملات فراوان، فلسفه‌ای ابداع می‌کند و بر اساس آن، به تبیین نظام ولایت فقیه و همچنین یک نظام سیاسی - اجتماعی می‌پردازد و مبنای فلسفی جدیدی ارائه می‌دهد. البته این طرح، هنوز یک جریان مدون، دقیق و نظام‌مند نیست، و بعضی از مباحثی را که مطرح می‌کنند، شاید فقط خودشان دقیقاً می‌دانند که چه می‌خواهند بگویند. به نظر برخی پژوهش‌گران، بسیاری از مباحث ایشان در حد ادعا - اما ادعایی قابل تأمل - هستند و نیاز به پژوهش جدی و فراوان و تجربه محدود اجتماعی و سیاسی دارند. استاد سیدمنیرالدین، شخصیتی خوش فکر، نظام‌ساز، تئوری پرداز و صاحب نظریه بود ولی اجل فرصت ادامه تحقیقات و تجربه در اجتماع را به او نداد. ایشان در سال ۱۳۷۹ درگذشت. هم‌اکنون این جریان را حجت‌الاسلام سید محمد مهدی میرباقری هدایت می‌کند. از دیگر شخصیت‌های دفتر فرهنگستان علوم اسلامی، می‌توان حجج اسلام علی‌رضا پیروزمند، عبدالعلی

فمینیست‌های جامعه ما که بیشتر در نشریات و مطبوعات، زمینه‌سازی می‌کنند، در سال‌های اخیر فقط به چند مسأله حقوقی اکتفا نکرده‌اند، بلکه در مسائل سیاسی - اجتماعی دیگر نیز وارد شده‌اند که نمونه بارزش، اغتشاشات بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری بود



نظریه مکتب تفکیک معتقد است که ما باید همه معارف و دانش‌ها را از قرآن و احادیث بگیریم و اخذ دانش از غیر مذهب اهل بیت (ع)، جایز نیست. نکته قابل توجه، این است که بزرگان این مکتب، تفسیر یکسانی از روش‌شناسی فهم دین ندارند

رضایی، جعفر حسینیان، مصطفی جمالی، صدوق، جعفرزاده و... را نام برد. «تولید علم دینی»، «توسعه اسلامی»، «نقد مدرنیته و غرب» و «حیای تمدن اسلامی» از جمله دغدغه‌های این جریان فکری است که باعث شده است در سال‌های اخیر، مراکز علمی و پژوهشی و هم‌چنین دانشجویان زیادی به این جریان امید ببندند. غالب منشورات این دفتر، به‌صورت محدود و داخلی، تکثیر و توزیع شده است که غالب سخنان استاد سیدمرتضی‌الدین شیرازی و سیدمحمد مهدی میرباقری، از جمله آن‌هاست. «نهضت تولید علم از منظر فرهنگستان علوم اسلامی» (جعفرزاده)، «تحلیل تکنولوژی و ماهیت آن» و «مهندسی تمدن اسلامی، الزامات و موانع» (رضایی)، از جمله آثار اعضای هیات علمی این جریان است که تا حدی بیان‌گر تفکرات این جریان علمی و مذهبی است.

۹. جریان حوزه و روحانیت:

امتیاز این جریان نسبت به موارد دیگر، اتصال تاریخی طولانی با مردم است. هم‌چنین با توجه به دینی‌بودن مردم، روحانیت این امتیاز را دارد که امکان تاثیرگذاری بر مردم را داشته باشد. اثرگذاری جریان‌های دیگر معمولاً کند و زمان‌بر است. تجربه تاریخی ثابت کرده است چنان‌چه فاصله‌هایی بین جریان‌های اجتماعی با روحانیت و مرجعیت ایجاد شود، در صحنه عمل، منتهی به عقیم‌شدن اجتماع و بروز انحرافات جدی در جامعه خواهد شد. البته این جریان هم در درون خود دارای طیف‌های زیادی است. در مباحثی چون نظام سیاسی، رفتار سیاسی، نقش زن در اجتماع، دانش‌های جدید، نحوه مواجهه با غرب و دستاوردهای آن، میراث کهن ملی، و... شاهد اختلافاتی در این جریان هستیم. شاید بتوان این جریان در دوره معاصر را به سه دسته تقسیم کرد:

الف) جریان انقلابی

شروع جدی این جریان را می‌توان فعالیت‌های امام‌خیمینی^(۹) و ارائه نظریه ولایت فقیه از سوی ایشان دانست. این جریان به‌شدت قائل به حضور اجتماعی و سیاسی دین است و از منتقدان جدی عزلت‌نشینی

علما و سکوت حوزه در قبال مسائل جامعه و جهان است تا بدان‌جا که امام‌خیمینی^(۹) در این راستا، برای حضور دین در جامعه و تشکیل جامعه اسلامی، با حکومت ضد دین پهلوی به مبارزه برخاست و نهایتاً موفق به تشکیل حکومت اسلامی شد. این جریان عمدتاً توسط یاران و شاگردان امام^(۹) و برخی شاگردان درس فلسفه و تفسیر علامه طباطبایی^(۱۰) مانند شهیدمطهری، شهیدبهشتی، شهیدمفتح، شهیدباهنر، و حضرات آیات خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، منتظری، موسوی اردبیلی، فاضل لنکرانی، ابراهیم امینی، مصباح یزدی، نوری همدانی، جوادی آملی و... در حوزه‌های علمی و سراسر کشور تبیین و تبلیغ می‌شد. البته تنوع و تکثر در این جریان هم فراوان است، ولی ویژگی مشترک همه آن‌ها اعتقاد به حضور سیاسی و اجتماعی دین در جامعه و توجه به جامعیت و همه‌ایجاد دین است. اگرچه هم‌عده‌ای از آن‌ها مانند آیت‌الله منتظری نتوانست تا آخر خط با این جریان بماند و با این‌که از شاگردان برجسته امام و به تعبیر خود امام^(۹)، به‌نوعی حاصل عمرشان محسوب می‌شدند، از قافله انقلاب باز ماند و جریان انقلاب را همراهی نکرد و از بسیاری از مواضع گذشته‌اش عدول کرد که خود ماجرابی عبرت‌آموز برای همگان است. شاگردان برجسته فلسفی علامه طباطبایی در این جریان مانند استاد شهید مرتضی مطهری، آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جوادی آملی از فلسفه ملاصدرا در ساختن نظام اجتماعی بهره گرفتند که برخی از محققان از آن‌ها به جریان نوصدرایی تعبیر می‌کنند. مثلاً استاد مصباح یزدی در کتاب «جامعه و تاریخ در قرآن»، از فلسفه ملاصدرا، در ساختن مبانی فلسفی جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی بسیار استفاده می‌کند. موسسه آموزشی و پژوهشی امام‌خیمینی^(۹)، به ریاست استاد مصباح یزدی، پژوهش‌گاه علوم و فرهنگ اسلامی (زیر نظر دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم که به تعبیر رهبر معظم انقلاب، نماد روشن‌فکری حوزه علمیه قم است)، پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (به ریاست حجت‌الاسلام صادقی رشاد) و مرکز تحقیقاتی اسرار (زیر نظر استاد جوادی آملی) و... مهم‌ترین مراکز ترویج و تبیین این جریان در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی و علوم انسانی هستند. هر کدام از این مراکز، قابلیت بررسی جداگانه دارند که مجال برای پرداخت به فعالیت‌های آن‌ها در این مقاله نیست.



ب) جریان سنتی

این جریان تمایل به نقش‌آفرینی و حضور سنتی روحانیت در جامعه دارند و غالباً بدان بسنده می‌کنند. شاید بتوان امثال آیت‌الله گلپایگانی در ایران و آیت‌الله خویی در عراق را از چهره‌های شاخص این جریان دانست. غالب شاگردان برجسته این اساتید نیز از شیوه و مشی اساتید خود پیروی کرده و چندان تمایل به حضور اجتماعی و سیاسی همه‌جانبه دین در جامعه ندارند. همین امر باعث شده است تا تأثیرگذاری فراوانی بر بدنه سنتی جامعه و حوزه داشته باشند. هم‌اکنون نیز نمایندگان این جریان را می‌توان آیات عظام صافی گلپایگانی، مرحوم آیت‌الله میرزا جواد آقا تبریزی، وحید خراسانی و شبیری زنجانی و... در حوزه علمیه قم دانست. غالب اساتید دروس عالی حوزه‌های علمیه مشهد و اصفهان و شیراز را نیز می‌توان هم‌سوی این جریان قلمداد کرد. غالب اساتید دروس عالی حوزه علمیه و مدارس علمیه تهران و هم‌چنین اساتید اخلاق این شهر از جمله آیت‌الله سیدمحمد ضیاءآبادی و مرحوم آیت‌الله حق‌شناس و... نیز هم‌سو با این جریان هستند. این جریان سنتی در قم و شهرهای دیگر در حال زایش است که امثال آیت‌الله سیدعلی میلانی (مسئول بنیاد فرهنگی امامت) در قم از جمله آن‌هاست. شاید بتوان گفت که عدم حضور و تمایل آنان در عرصه سیاست و اجتماع، خود موضعی سیاسی باشند.

ج) جریان ساختارشکن

شخصیت فقهی و علمی برجسته و قابل توجهی نمی‌توان در این جریان یافت و بیش از این که یک جریان فکری باشند، جریانی کاملاً سیاسی هستند که مواضع فقهی هم می‌گیرند. نماینده شاخص این جریان، آیت‌الله یوسف صانعی است که در مقطعی دادستان کل کشور هم بوده است. ایشان غالباً فتاوایی صادر می‌کند که در تاریخ فقه شیعه سابقه نداشته است. شاید این تعبیر برای توصیف این جریان سخت باشد، ولی از مواضع آن‌ها بر می‌آید که درصد نوعی عقده‌گشایی هستند؛ عقده‌های سیاسی، اجتماعی و هم‌چنین عدم اقبال مردمی. تشکیلات این جریان هم مجمع مدرسین و محققین

حوزه علمیه قم است که نهادی سیاسی - حوزوی است. شاید امثال محسن کدیور و محمدتقی فاضل میبدی را بتوان چهره‌های جوان‌تر این جریان دانست که در مواضع آن‌ها، شیفتگی به غرب و تلاش برای سازگاری با مبانی نظری فرهنگ غرب مانند لیبرالیسم و حقوق بشر موج می‌زند. ■

برخی منابع:

* در نگارش این مقاله از ساختار و مباحث جریان‌شناسی فرهنگی اساتید سیدعباس صالحی و عبدالحسین خسروپناه استفاده شده است.

۱. جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی سیاسی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، رسول جعفریان، خانه کتاب

۲. جریان‌شناسی سیاسی در ایران، علی‌داری، پژوهش‌گاه فرهنگ‌اندیشه اسلامی

۳. گفتمان مدرنیته؛ نگاهی به برخی جریان‌های فکری معاصر ایران، عبدالله نصری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۴. دین‌اندیشان متجدد، محمدمنصور هاشمی، انتشارات کوبر

۵. جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی (۱۳۸۰-۱۳۵۷)، گروه تحقیق جهاد دانشگاهی، زیر نظر مصطفی میرسلیم، انتشارات باز (مرکز بازشناسی اسلام و ایران)

۶. تأملاتی درباره روشن‌فکری در ایران، شهریار زرشناس، انتشارات برگ

۷. تجدد و دین‌دلی در فرهنگ و هنر منورالفکری ایران، محمد مددیور، نشر دانشگاه شاهد

۸. جریان روشن‌فکری و روشن‌فکران در ایران - مجموعه مقالات، مولفان، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی

۹. جریان‌های فکری ایران معاصر، عبدالحسین خسروپناه، انتشارات وثوق قم

۱۰. آسیب‌شناسی دین‌پژوهی معاصر، عبدالحسین خسروپناه، پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۱۱. کالبدشکافی جریان‌های روشن‌فکری و اصلاح‌طلبی در ایران، حسین امانیان، پرسمان

۱۲. مدرنیته، روشن‌فکری و دیانت، مجید ظهیری، دانشگاه اسلامی رضوی

۱۳. حدیث پیمانه: پژوهشی در انقلاب اسلامی، حمید پارسائیان، انتشارات معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.

تجربه تاریخی ثابت کرده است چنان‌چه فاصله‌هایی بین جریان‌های اجتماعی با روحانیت و مرجعیت ایجاد شود، در صحنه عمل، منتهی به عقیم‌شدن اجتماع و بروز انحرافات جدی در جامعه خواهد شد